

بسم الله الرحمن الرحيم

TUV ISAN  
Digitized by  
SKE 79.4

تحمید خدای ذوالجلال و تعجیب نبی ذوالکمال  
تفطیم صحابه کزین تسلیم تون متابعت

نویزوانه عادی حکم و نه بکری او چه حکم اختیار  
اختیار ایدوب کنه بدین او و در کج سزود هر یک  
بر حکمت سوبیکه بر نطق بوزمانه اندوه اشفاده  
ایده علم و سزود حکم ده با و کار قار بده  
اول بکری او چه حکم نویزوانه حکم نه حاضر اولوب جوهر  
حکمت فلو ضن بر سوز سوبیکه که حکم بکری او چه  
حکمت اولد که دینه در نیانک اهل اول بوند  
عبادتند - حکم اولد که حکم نویزوانه

یا زبردت الفوه حقه ایدوب بر نطق الفوه کله اید  
با غیوب جزین سینه بر نطق و قنایه امر مهم قایتونه  
قاله بی وقت بیهکته ه طرفه حرکت ه بوندون  
ببغیر بر عید الصلاة والسلام افند فرزند نذر امر  
بدر صد که « جالسوا لکبر و خالطوا الحکما »

حکمت اول

خویشتن را شناسید و از امور حقن ایدوب نذر ایدوب  
مذنبی و مبین بی و ایدوب او که نکرده غار طوف  
و عمر خود را نیارانی ضایع مکن و علم ایدوب اگر دور کام باشد طریقت  
عزیز صافه ضایع ایدوب علم ایدوب اگر ایدوب ایدوب  
و بیخ مال را بزرگتر از علم مدارید  
و هیچ بر نکرده علم بی جوان طریقت یک

و از رفای آن جهان توشه بردارید و آن جهان باین جهان  
آخرت ببردن جزه افسار این یکد افسار دنیا با تریک  
و این زمان گفتن بود که بید و این زمان بستن بود که بید  
سویخته می سر بید این زمانده می اینت فید

حکمت دوم

نید حکیمانرا خوار مدارید در کار کار شمار کنید  
میکند بعضی زین طوطی است دره عجب این  
و کار کار وقت مگذارید و کار کار بکار دان بفرمایید  
است در وقت نه بگردد است در ایسه بیجی بسود  
و از کار کار که حوله زبان تابکند است سال بکند  
است در ایسه است در ایسه نه اضا و آید  
و این کار کار نکا بکند و با از زمان مشورت کنید  
است در ایسه است در ایسه نه اضا و آید  
و سخن پیران را بزرگ دانید  
است در ایسه است در ایسه نه اضا و آید

حکمت سوم

بی از ای پیشه سازی و خویشن را بتقوی معروض کردای  
و بخت می عادت آید کند بگو تقو و آید سرزد فل  
و خورشید را توان کردای و قدر عاقبت بشناسی  
قناعی در یکسلیله بد عاقبت قدرش طمان  
و خویشن را بید نام کردای و نم رخ گریختن از آن نمان  
کند بگو با اوط بقو نمیزند ایینه در غیبت در وقت

حکمت چهارم

شخصان در دو بهلا عبرت بگیرد و زبان  
در دو بهلا صحنه عبرت طوت  
به نظام را بهتر از سودی است نظام بداند  
و قنده زیاده و قشر فاشه در نه آید  
و با مردمان در قهریز مدارا کنید  
است در هر شیوه است در ایسه نه اضا و آید

و هر کجا صدرا باید کرد تندی مکنید  
هر زده مزاران نام بر غنچه ایلم

و یاد رسته دشمن آشنا کنید و یای از اندازه نمودن  
دوختد دشمنان شما <sup>صنعت</sup>  
(حکمت پنجم)

کار کا با اندازه نمود کنید و این از کن در رخ صد رسید  
بیشتر و کسب آید کور <sup>عصا بگردد در تیغ طوط</sup>

و دست زبان گاه دارید و از کار کار ناپسندیده دور بماند  
الله و دست خود بکنید <sup>بکنند به پیشتر و آواز اول</sup>

و از هم نشین بد پر کار کنید  
(حکمت ششم)

از زبان در افزان خطا ببرد و از کس بد پر کار کنید  
خبر نبرد و خطا عذر و عطا کس <sup>کوته فرستاده نموده بوی صفت</sup>  
و در فن لغو مکنید و با مردم ناکس و بد اصل را دور بید  
در قدر شتر بود صفتها <sup>ناکس و کوتا اصل به بیدار کت</sup>

و در زبان کس در سخت بماند  
بجهت کس بر نده افواج دیگر

(حکمت هفتم)

اندر شورششان تخم نکارید با مردم عام بیا مزید  
شور برده تخم نکار <sup>علم آورده فاشتر</sup>

و از نو کس نام مکنید و از بد اصلا در خرفی ان بپس  
تا زده زنجیره اولانده بورتج آتم <sup>کوته اصل در بر آید</sup>

و با مردم بی قیمت منشین و با خاندان و بیگان مردم با مزید  
فخر ترا دم آید او خورم <sup>فد صفا و قولده فاشتر</sup>  
و کار که از خردای تمام نترسد از برتر است

(حکمت هشتم)

ساز را خردای خود مکنید ابد است و دیوانه را بید مکنید  
ساز کس که به خدا آید <sup>اصحه است و دیوانه بی نصبت بود</sup>  
انکس را بید مکنید که بید ببرد و بند خود را عزیز دارد  
فصلی که بود آینه نصبت در <sup>نصبتی عزیز طوط</sup>

طعام بسیار خوبید و بر زیر دستان خود رکب کنید  
طعام بزرگ بر زبان کن چشم مدارید  
از آنکه بگردنم اینست  
سینه صاف کند سوزن طوطی

(حکمت نهم)

و برابر که سنگان طعام خوبید و نان خود را از کرسنگان  
ایم آوردند طعام یک  
منه صاف آید دره درین طوطی

و چون نان خوش بخورید سخن مردمان مگوید  
که بر آنگان بد بیکه و خفت از فلک سوزد سوزید

و با کوه کمان و زنان تند بپر مکنید  
چو صبحه و قاریه تدبیر ایام

و زن بکانه را بی نه خود راه صد رسید  
بکانه قاریه کند ما را پند بر آفر

و نه دولت دنیا بگر مکنید و از مکر زنان ایمن ما شنید  
و نه دولت که اینست قاریه همه نه اینه اول  
(حکمت دهم)

بر چیز مردم اندر خواهر با ترا از خود اندیش با شنید  
بش نه آستانه فاضل صاف نه فاضل ایام

و در خانه کن گفت ای مکنید و ناکس را بخانه خود راه صد رسید  
بکینه او نه و بر کوه ایام ناکس درم او پند بر آفر

و سخن پیران را خوار مدارید و در میان شوکار زن میانگی مکن  
بپر لرن سوزنی فریب طوطی قاریه ایام کلک ار نه بگر

(حکمت یازدهم)

از مردم فکرم تر نمانی بشنید و با نیکو اندان دولت که صد رسید  
بگر صاف نه فاضل در دولت صاحب کینه طوطی  
و باغ کس را از زن مردم فاضل صد رسید  
ار نه و قاریه صاف بزرگ احمقینه طوطی

(حکمت دوازدهم)

آنست که صهارا عزت زارید و طبع با خلق مدارید  
سافرین عزیز طوطی خلفه طبع طوطی

و حق مادر روید رکاهت دارید و از خوش و زن بپرید  
اکا با با حق حافظ ایام قوسوده که بگر

و با مردم عهد نگاه دارید و وفا و عهد جان او زباید  
یا نه نسیه عهد من خط ایام و فی عهد و بر نه کنوی

و تا خزانده بجهان کسی زوی و چون کسی را بخت تواند بر آورد  
بسیار طبعه بجهت فراوانی  
روا کردند

(حکمت یزد دهم)

هر که علم بیشتر دارد او را ز رزق دارد  
هر که علم بلوینست او را بپند طوت  
و هر که از آموختن علم نماند او را مردم مداند  
هر که علم او در ننگه نه عاقل آید  
و سلامت تن در زمان نگاه داشتن داند  
و جود سلامت در آن زمان فخره بد

و راستکاری در راستی بر آید و سخن با راستی برده مگوید  
دوستان این در حق مکتوبه  
(حکمت یازدهم)

زبان را به بد گفتن عادت نکنید و سخن ناشایسته را گوش مدهید  
و آنچه کوفی نگوید عادت آید  
و غیبت مآدمش نماند و کسی که سخن نشود با او سخن مگوید  
یا در شاهزاده غیب آید  
و هر چه بزبان گوید آن کار کند  
ار که کس مداید سر بدهد خلا با عیبش

حکمت یازدهم

بزیارت مکان رغبت نماید و صحبت با او صلاح دارد  
ای آدمی زبانه زبانت کو سر  
صحن صافی آید آید  
و مرد و خانرا نیکی مآد کنید و از دوستی دشمنان بگریزید  
انسانی ای نامه یاد آید  
دوست دشمنان نصیحت مگر مکن

و از کسی که از برادر خستند بر روی او برید و با او سخن علم از زبان  
پد بر کنه او برونده شده شنیدن ایضا آید  
و هیچ کاری با علم مکنید و هیچ سخن با علم مگوید  
صفت آید ایضا  
(حکمت شانزدهم)

بجرف هر کسی سخن مشوید و سخن نماند از هر که سخن گوید  
فوک و سوز پد بجهت آید  
و بر آنست دروغ سوگند گوید و آخرتر از زبان او رسد تر در آید  
طوخر و پلاد بره بجهت آید  
و بجای تنم رغبت مکنید و در جوانی از پیری بپند بپند  
بجهت آید  
جوانمزه ایضا سخن در خاطر آید

در طوایف پروردگاری آماده کنید  
و فیروزان را در جوار غنچه حاضر

(حکمت هفتم)

کارزستان را باستان بیفکنید  
و کار را موزرا  
فیتد ایند بازه برافتر

بفر و احکمازید و تا طیبی بماند  
نکود و در این آن خون حکمید  
حافظه حکم سینه قیاد

(حکمت هاشم)

بجو اغری سته کنید  
و از غل دور باشد  
اصبه عادت این

تا اهلان مدارید  
و حاجت از جو اوردان نخواید  
اقیا حکم ای از مدد و است

و کردار نیک از مردم در رخ مدارید  
و وام در از انکت حکمید  
ایر طیبی بچرا آمد در این حکمت

و در رستان از عید ایشان آگاه کنید  
و در سخن و عیب نده آگاه است

حکمت نوازدهم

در زنده شو در راه و صفت با موزید  
در حال  
او غلبه به هر وقت ارکته

مخرو را از دوست دشمن نهان دارید  
و جای یک  
که در جان دوست دشمن نهان دارید

را از گوشه گوش مدارید (حکمت بیستم)

بر برده که بگفته سوز اولییر قولند طوطی

در پیش امران چشم نگاه دارید  
و سخن باندازه  
حافظه قایت سنده که بگفته ایند

مخوش بگوید (حکمت بیست و یکم)

سوزی که در کارته کورده برید

در وقت دولت حکمت دوستان زیاد آورید  
در وقت غمت و غم در رندی خاطره کتد

و دشمنان را از راز و اندیشه دشمنان اگر دوست شود  
باز ایند

دشمن بپوشید  
دشمن اگر دوست اولییر بفرارید

(حکمت بینه و درم)

در هنگام ابتلا صبر کنید و بوقت تنگی فراخی را  
بداد قضا جبراید در نفعه کنگله کوزه حوت

پیشم دارید و در وقت فراخی از تنگی بیزاید  
کننگله در نغمه و دوشه

و چون وعده کردید وفا کنید و امید را از آنرا  
عده وفا آید

تا امید کنید و بیک دیدن هر کس فریفته شود  
بر رفته کوزه نفعه که آید

و عیب مردم را جسته بگویند (حکمت بینه و درم)

باز خود دیگران کس بکنند و هر که نوری بدو آید  
کوزه خوب بود و دست طوطی

با او دوست نشود و سخن حق را بزرگوار از آن  
عده کوزه بر و کوزه که به بر لب

حکمت

نصیاح

از تقوا حکم برسد نیک از او میان دانایان بگفتند  
نقد صبر به صورت دید که عقلی آدم بگردد زمانه نفعه نه عاجز  
انکه از مخالفت روزگار و تسلط مشهور (دیگر)

بر سینه ند که جلوه همت ترکبست گفتند آنکه نعمت از آنرا  
صبر دیگر که بزرگ است همیشه سوسیدی افشا نعمت بینه و درم بر جوده  
بر نعمت دنیا برگزیند (دیگر) بر سینه ند که

تو انکه ترکبست گفتند آنکه او را عقل کامل باشد  
بینه خود دید که ترکبست بگردد او نیکو کمال عقده او

(دیگر) بر سینه ند که کدام اشفت که فروزنده خود را  
بینه خود دید که هانگه انشور یا ندر بر بینه با ندر بر سوسیدی حسد

میسوزد گفتند (دیگر) بر سینه ند که کدام

بناست که اگر تراب می شود گفت عدد (دیدار)  
 بکار برده که در آنجا بود از سوره بقره  
 بر سینه زد که کدام تلخ باشد که یا شیرین کرد و گفت  
 به قدر دید که ها با جبر افشاید اول و سونید و جبر  
 جبر (دیدار) بر سینه زد که کدام شیرین باشد که  
 بکار جبر و دید که ها با جبر افشاید اول و سونید و جبر  
 یا تراب می شود گفت شتاب (دیدار) بر سینه زد که  
 سونید و جبر  
 که ام با سینه که طبیبان از علاج آن عاجزند  
 به خود بریده که گفته لغت علاج اول و سونید و جبر  
 گفت آبش (نصایح دیدار)

مصاحبت با سنگی باید بماند سخن بد از شمشیر  
 بیدار باشد لازم بریند بیده سوزن کنگه بیده  
 بدتر است در میان در هم رشتند صلح شود  
 در غم رفته و معلوم اولو

سخن دشمن در ستار امر بنان زخم ترستن است  
 دشمن سوزید در سندی که بخت او همه آفریده از زهره  
 و زخم سخن زحمان که غف صاف کش را به صیغها  
 سوزن از طی جانده از زهره در برفند صاف بکشند و اوله بر  
 می رساند از سوزن اعراض بکنند اگر هم راست  
 بکنند که کندی قطع آید اگر زعفران و لوبان  
 افتاد که از او دست بردار که در لخته از او عالم دست  
 در شش و دست طوت نیز بکند و هر که دست طوت  
 دست دارند در حوائی زخم کش تا در سینه  
 جوانمرد زخم بده تا بر لکده زخم بده  
 راحت یابی برها چیز دلیل رکاب مراد است بادوست  
 زخم بخت آن ندی از دلیل در زخم  
 مشورت کردن و یاد دشمن مدار کردن و آتش کاهوا  
 مشورت دشمن مدار  
 فروگشتن دشمن تلخ فروخوردن در چیز آدم را  
 آنچه برون در

